

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

حزب کار ایران – توفان

۱۰ فبروری ۲۰۱۳

به مناسبت سالگرد انقلاب شکوهمند بهمن [دلو] ۵۷

انقلاب بهمن ۵۷ انقلابی عظیم و شکوهمند و نه "کودتا و قیام" یک گروه کوچک بود



در سی و چهار سال پیش در ایران یکی از بزرگترین و پر شکوه ترین انقلابات تاریخ بشریت به وقوع پیوست. در هیچکدام از انقلابات پیشین سابقه نداشته است که ۱۲ میلیون نفر در جنبشهای اعتراضی و سیاسی و درگیری با پولیس و ارتش که ظاهراً فقط برای حفاظت از مرزهای ایران ایجاد شده بود، شرکت کنند. مردم با فداکاری و از جان گذشتگی در این نمایشات عظیم اعتراضی، بدون ترس از کشتار شرکت می کردند. وقتی به روزشمار انقلاب ایران نگاه می کنید می بینید که روزی نیست که رژیم جنایتکار پهلوی به کشتار مردم دست نزده باشد. دارودسته آدمکش سلطنت طلب همین امروز هم تلاش می کنند ثابت کند -پیروزی انقلاب که آنرا "فاجعه" می نامد- به این علت بوده است که شخص شاه نمی خواسته خونریزی شود. این افسانه ها را فقط برای کسانی می توان گفت که شاهد سلطنت پر از چرک و خون سلسله پهلوی نبوده اند. جنبش توده ای و عظیم مردم ایران در شرایطی آغاز شد که ارتش شاهنشاهی ۴۰۰ هزار نفر را برای ژاندارمی منطقه به زیر پرچم برده بود تا از منافع امپریالیستها با ثروت ملت ایران در منطقه بنام ژاندارم خلیج فارس دفاع کند، این رژیم جاسوس و نوکر امپریالیسم حق کاپیتولاسیون یعنی مصونیت قضائی اربابانش را در ایران پذیرفته بود در غیر این صورت ۵۰ هزار ارتشی امریکائی تحت عنوان "مستشار" که برای جاسوسی و کار برد تسلیحات فروخته شده امریکائی به ایران آمده بودند، رژیم شاه را تنها می گذاشتند. لازم به تذکر است که مخارج این ارتش امریکائی ۵۰ هزار نفره که در مرزهای شمال ایران دستگاه جاسوسی علم کرده بودند(این همان دستگاه پیشرفته

جاسوسی امریکا بود که بعد از انقلاب تحت نظر دولت بازرگان با مسؤولیت مستقیم امیران نظام به امریکائیا، به جای مصادره، با سلام و صلوات تحویل داده شد-توفان) به گردن مردم ایران بود.

انقلاب بهمین از نگاه مارکسیست لنینیستها

انقلاب ایران و نوع برخورد به آن از نظر تحلیل مارکسیستی لنینیستی اهمیت دارد. از نظر کمونیستها در ایران انقلابی به ظهور پیوسته که تمام جهان و بویژه منطقه را تکان داده است. در این انقلاب که نه در عرض یک روز بلکه حداقل در طی یکسال رشد کرد و قوام یافت میلیونها نفر شرکت کردند، تحولات اندیشه ای که شاید در عرض ده ها سال تبلیغ، میسر نبود، در عرض این مدت کم در میان عقب مانده ترین اقشار جامعه ایران رخنه کرد. مردم درس صد ساله را یکساله آموختند. میلیونها نفر سیاسی شدند و به میدان سیاست و مبارزه کشیده شدند. انقلاب مردم با هدف استقرار حکومتی ملی، آزاد و دموکراتیک بود. روحیه همبستگی، برادری و انسانیت از سر روی جامعه ایران می بارید. ملتی به توانائیهای عظیم خویش پی برده بود. این دوباره آغاز بیداری ایران بود. شرکت میلیونها زن ایرانی که توسط تفکر سنتی تا کنون در پستوهای خانه ها زندانی بودند در نمایشات و حضورشان در خیابانها به آن چنان تغییرات ریشه نی در واحد خانواده های سنتی منجر شد که دیگر امکان ندارد جامعه ایران را بدون فعالیت زنان و شرکت وسیعشان در تمام عرصه های فعالیت اجتماعی تصور کرد. زن ایرانی را دیگر نمی شود به پستوی خانه ها منتقل کرد. این مادران فردا سرمایه های ارزشمندی هستند که دستاوردهای انقلاب و آینده ایرانند. همین تأثیر عظیم بود که اکثر دانشجویان ایرانی را زنان تشکیل می دهند و این در جهان بی همتاست. همین شرکت عظیم زنان در انقلاب است که آنها را در صف اول در مقابل اقدامات ضد دموکراتیک و سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی قرار می دهد. نیروی عظیم انباشته انقلابی در مردم با دیو ارتجاع سر آشتی ندارد.

نقش شاه و اربابانش در تقویت نیروهای مذهبی

امپریالیستها که بحران ایران را با عدم افزایش بهای نفت و تنگناهای اقتصادی رژیم، در نتیجه بلند پروازیا شاه از طرفی و روی آوردن، میلیونها دهقانان فقیر که در اصلاحات ارضی همه چیز خود را از دست داده و به حاشیه شهرها رانده شده بودند، از طرف دیگر، می دیدند و خطر انفجار را تشخیص می دادند، هشیارانه به مقابله غیر آشکار با انقلاب برخاستند، زیرا این مقابله آشکار می توانست در اثر طولانی شدن مبارزه و درگیریهای مدام، منجر به تقویت نیروی های مترقی و انقلابی و کمونیستها شود که پس از سالها سرکوب به زمان بیشتری برای سازماندهی و کار روشنگرانه نیاز داشتند. زیرا زمان در آن لحظه به نفع کمونیستها که تا کنون سرکوب شده و امکان فعالیت آشکار را نداشتند کار می کرد. امپریالیستها می خواستند این روند انقلاب را بگردانند و آتش آنرا خاموش کنند. آنها ترجیح می دادند که شاه را تعویض کنند، ولی این تعویض طوری صورت بگیرد که همه منافع امپریالیستها از دست نرود و آنها بتوانند روابطشان را با ایران برای منافع راهبردی خویش در آتیه حفظ کرده و جلوی توسعه نفوذ کمونیسم را بگیرند. امپریالیستها در کنفرانس گوادلوپ برای تعیین تکلیف قطعی گرد آمدند. کنفرانس گوادلوپ، تقویت جناحهای مذهبی که از گذشته در میان آنها نفوذ داشتند و شاه نیز به آنها میدان داده بود را بهترین روش برای حفظ منافع راهبردی خود تشخیص داد و قرار شد تا بین "بد" و "بدتر"، "بد" را انتخاب کنند. پیشنهاد به شاه که مقاومت نکند و تسلیم شود، جلوگیری از کودتای افسرانی که با سیاست راهبردی امپریالیستها موافق نبودند و یا آنرا نمی فهمیدند و خطر سرکشی مشکل آفرین و "مخرب" آنها وجود داشت و سرانجام تسلیم ارتش به خمینی تا ابتکار عمل را بدست روحانیت بدهد و عملاً در شرایط ضعف جنبش کمونیستی حکومت روحانیون ضد کمونیست را بر سر کار آورند، از شگردهای

امپریالیست‌های با تجربه بود. شاه که آلت دست نشاندۀ ای بیش نبود به این تصمیم اربابان خود گردن نهاد. سلطنت طلبان تلاش می‌کنند این بی‌عملی و "آشفستگی" شاه را ناشی از بیماری وی و داروهائی که می‌خورده جلوه دهند. نظامی که با چند تا قرص آسپیرین در هم بریزد بهتر است در هم بریزد. عده ای از سلطنت طلبان که استفاده از این استدلال را مسخره و مایه آبروریزی می‌دانند بی‌عملی شاه را "مهربانی" وی و نفرتش از خونریزی جلوه می‌دهند. این عدم شناسائی ماهیت انقلاب ایران و نقش ارتجاع جهانی، نیروهای مترقی و شبه مترقی ایران را که به همه میکروبیهای ایدئولوژیک مبتلا شده اند، به نتایج خنده آوری رسانده است که بتدریج باید از سلطنت طلبان دفاع کنند و بر گذشته خویش تف لعنت و توبه بیاندازند.

مضمون و انگیزه انقلاب و حاکمیت متناقض

مضمون و انگیزه انقلاب ایران از یکطرف و تاثیر مخرب امپریالیستها برای نفوذ در ارکان انقلاب و انحراف آن از جانب دیگر دو نیرو را در نبرد طبقاتی در مقابل هم قرار داد. حاکمیت متناقض که از "جمهوری" یعنی محصول انقلاب و "اسلامی" یعنی محصول اعمال نفوذ خارجی و انحراف انقلاب زاده شد، تضادی را در بردارد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز با همه دستکاریها و تغییرات در آن بازتاب یافت. مضمون انقلاب با حاکمیتی که خود را بر آن تحمیل کرد در تناقض آشکار است. مبارزه مردم برای تحقق آمال خود و انتظارات از انقلاب ادامه دارد. جامعه ایران هنوز در تب و تاب است و سی و چهار سال است در حالت حکومت نظامی و جنگ بسر می‌برد و مبارزه مردم خاموش نشده است. رژیم ارتجاعی از هر تشکل و برآمد مردم می‌ترسد، زیرا می‌داند که هر گلوله برفی می‌تواند به بهمن عظیمی بدل شود که تار و پود رژیم را درنوردد. این وضعیت کنونی ناشی از مبارزه میان مضمون خواستهای انقلاب و ضد انقلاب حاکم است.

عده ای که از تحلیل وضعیت در مانده اند با تحلیلهای من در آوردی بدنبال تئوریهائی می‌گردند که جایگزین سردرگمیهای خویش کنند.

این نکات چیست:

سلطنت طلبان که به عنوان حاکمیتی فاسد و وابسته به امپریالیسم در این مبارزه شکست خوردند، با تئوریهای دانی جان ناپلئونی آنرا محصول سیاست امپریالیستها جا می‌زنند و نشان می‌دهند که تا به چه حد از واقعیت جامعه ایران بی‌خبرند و هنوز نیز بعد از سی و چهار سال نتوانسته اند دسته‌گلی را که در طی سلطنت پهلویها به آب داده اند درک کنند. آنها در عین حال تائید می‌کنند که ارکان رژیم سلطنت بر حمایت بیگانگان استوار بود و نه بر اعتماد مردم نسبت باین رژیم. آنها نوکری به اجانب را عین استقلال جا می‌زدند و لذا نمی‌توانند تصور کنند که انقلاب ایران، رژیم وابسته به امپریالیسم را سرنگون کرد و به دستاورد بزرگی نایل آمد. تئوریسین های سلطنت طلبان حتی گماشتگی و زدن چوب حراج به استقلال ایران را در چارچوب شرایط جنگ سرد توجیه می‌کنند و مدعی اند که یا باید همدست امپریالیستهای امریکائی بودیم و یا با امپریالیسم روس کنار می‌آمدیم. در منطق آنها جایی برای حق تعین سرنوشت مردم ما بدست خودشان وجود ندارد. برای آنها کودتای خائنانه ۲۸ مرداد "انقلاب" است و انقلاب عظیم و شکوهمند بهمن "فاجعه". آنها برای ملت ایران هرگز هویت و شخصیت و ارزشی قابل نبودند و مردم کشورمان را شایسته کسب استقلال نمی‌دانستند و هنوز هم نمی‌دانند. همدستی آنها با جنایتکاران اسرائیلی و استعمارگران متجاوز و اشغالگر آنقدر عیان و شرم آور است که نیازی به تکرار ندارد. آنها هوادار تجاوز امپریالیستها به ایران و اشغال ایران هستند، آنها از حق مسلم ایران در غنی سازی اورانیوم حمایت نمی‌کنند. آنها در مورد جنایات در نوار غزه، مبارزه مردم فلسطین، عراق،

افغانستان، لبنان، ونزوئلا، بولیوی و... فقط مشغول جعل اخبار و دروغ‌پراکنی و شایعات تحریک‌آمیز هستند. تلاش آنها برای نابودی ایران است. انقلاب ایران این تفاله‌های متعفن و خود فروخته را لگدمال کرد و از ایران بیرون ریخت به عمر سلطنت در ایران برای همیشه پایان داد. انقراض سلطنت در سلسله پهلوی موروثی شد. این دست‌آورد بزرگ خلق ایران بود.

انحراف به چپ و درک معیوب از انقلاب

در کنار سلطنت‌طلبان که انقلاب ایران را دسیسه امپریالیستها جا می‌زنند، پاره‌ای نیروهای "چپ" نیز هستند که بعلت فقر تئوریک درک روشنی از استقلال که یک امر صرفاً سیاسی است ندارند. آنها وابستگیهای اقتصادی را که در دنیای کنونی و توسعه‌های اقتصادی امری ناگزیر است و در آینده نیز وجود خواهد داشت با وابستگی سیاسی مساوی قرار می‌دهند. در حالیکه وقتی ما از استقلال که مفهومی سیاسی است سخن می‌رانیم منظورمان از نظر علمی این است که تصمیمات حاکمیت نه بر اساس تصمیمات نیروهای استعمارگر بلکه بر اساس اراده خود آن نیروها صورت می‌گیرد. یعنی اینکه دولت‌ها بر حق تعیین سرنوشت ملی خویش حاکم اند و با دستور کسی از خارج کار نمی‌کنند. اینکه این تصمیمات درست یا نادرست باشد نقش درجه دوم ایفاء می‌کند، مهم این است که اتخاذ این تصمیمات مستقل از خواست نیروهای امپریالیستی صورت می‌گیرد. استقلال یک کشور مربوط به این نیست که حاکمیت در این ممالک مترقی و یا ارتجاعی باشد. رژیم جمهوری اسلامی رژیمی نیست که تحت سلطه امپریالیسم باشد. باید پس از این همه رویدادهای منطقه، نابینا بود تا این عدم وابستگی به امپریالیسم و خواستها و اهداف آنها و تضادشان را با رژیم جمهوری اسلامی ندید، و جنایتکارانه است اگر کسی آنها را عامدا نادیده بگیرد. دقیقاً با همین تحلیل نادرست است که این نیروها قادر به توضیح و تحلیل هیچ پدیده‌ای در ایران نیستند و با یک شعار توخالی که "رژیم وابسته به امپریالیسم است" گریبان خویش را از قید هر تحلیلی رها می‌کنند.

لنین در اثر فن‌انپذیرش "امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری" می‌آورد: "تعیین سرنوشت ملت‌ها به معنی استقلال سیاسی آنهاست. هدف امپریالیسم اینست که این استقلال سیاسی را نقض کند زیرا که در شرایط الحاق سیاسی، الحاق اقتصادی غالباً راحت‌تر، ارزان‌تر (آسان‌تر است کارمندان را خرید. امتیاز بدست آورد، قانون مطلوبی گذارند و غیره) پنهانی‌تر و آرام‌تر است...". از این گفته لنین که بارها تکیه کرد "مسئله اساسی هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است" یعنی جنبه سیاسی اهمیت دارد روشن است که وی میان اقتصاد و سیاست فرق می‌گذارد. وی به استقلال سیاسی ممالک اعتقاد دارد. وی مدعی نیست که در دروان امپریالیسم به علت وابستگیهای اقتصادی هیچ دولت مستقلی در جهان وجود ندارد. این نظریه بیشتر تروتسکیستی است تا کمونیستی. نیهیلیسم و نفی واقعیت، چهره اساسی سیاستهای تروتسکیستی و چپ‌روانه آنها را آرایش می‌کند. آنها ساده لوحانه فکر می‌کنند چنانچه باین واقعیت که رژیم جمهوری اسلامی رژیم مستقل سیاسی است اشاره کنند لزوم سرنگونی آن منتفی می‌شود. حال آنکه نه تنها خواستهای دموکراتیک انقلاب و ادامه و تعمیق انقلاب در کادر این حاکمیت سیاسی ممکن نیست، بلکه تشدید مبارزه طبقاتی تا نیل به سوسیالیسم که از سرنگونی این رژیم سرمایه‌داری می‌گذرد نیز از دستور کار نیروهای انقلابی خارج نشده است و نمی‌تواند خارج شود. در همین رابطه است که آنها تئوری مسخره "قیام" را خلق کرده‌اند تا چنین جلوه دهند که هر انقلاب شکست خورده‌ای قیام است. آنها با این تئوری می‌خواهند هم دل مردم را بدست آورند و هم بلاتکلیفی خویش را توجیه کنند. قیام یک برآمد ناگهانی و کوتاه مدت است، قیام می‌تواند چندین بار در طی سالها بوجود آید و سرکوب شود بدون آنکه تغییری در یک کشور ایجاد کند. قیام می‌تواند محصول روند یک انقلاب باشد که در موقع رسیدگی انقلاب و آمادگی مردم به خروشی ناگهانی و به طغیانی قطعی بدل شود. قیام می‌تواند یک لحظه از یک روند طولانی باشد، ولی هرگز

جای انقلاب را نمی تواند بگیرد. رویدادهای ایران قیام نبود، انقلاب بود و این انقلاب در ۲۱ بهمن به قیام مسلحانه عمومی بدل شد. این انقلاب نبود که محصول قیام بود برعکس قیام از دل انقلاب برای آخرین ضربه نهائی بوجود آمد. لنین در مورد انقلاب می گفت: ” برای انقلاب کافی نیست که توده های استثمار شونده و ستمکش به عدم امکان زندگی به شیوه سابق پی ببرند و تغیر آن را طلب نمایند، برای انقلاب ضروری است که استثمارگران نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. فقط آهنگامی که ”پائینها” نظام کهنه را نخواهند و ”بالائها” نتوانند به شیوه سابق ادامه دهند. فقط آن هنگام انقلاب می تواند پیروز گردد” (بیماری کودکی کمونیسم بفارسی ص ۴۹۶). چنین وضعیتی در ایران پدید آمده بود و این وضعیت محصول یکی دو روز نیست، محصول سالهاست و در روند طولانی انقلاب پخته شد. این شرایطی نیست که رویدادهای متکی بر آنرا قیام جا زد. این عدم تمایل ”پائینها” در شب ۲۲ بهمن بوجود نیامد و در همان شب نیز ارتجاع حاکم خوابنا نشد که بعنوان ”بالائها” دیگر نمی تواند به روش سابق سرکوب خویش برای اعمال حکومت ادامه دهد.

ندیدن روند عظیم انقلاب و شرکت عظیم توده های مردم در تعیین سرنوشت خویش که ارتش ۴۰۰ هزار نفری شاه و سازمان امنیت ۶۰ هزار نفریش را متزلزل و بی روحیه و از نظر روانی خلع سلاح کرد و درهم پاشید، ولی در عوض تنها به لحظات نهائی پیروزی تکیه کردن از خودخواهی و ندیدن نقش عظیم توده های مردم است. ناشی از تفکر منحرف چریکی است که روشنفکران را به جای مردم می گذارد و تصور می کند انقلاب بهمن کار گروههای مسلح شهری بوده است. بهمین جهت نیز تئوری ”قیام” را خلق می کند تا سرپوشی بر بی نقشی خویش در مبارزه توده ای بگذارد.

برخی حتی تا بجائی پیش می روند که فکر می کنند انقلاب زمانی انقلاب است که با پیروزی توام باشد. اگر انقلابی به علت نقش ضعیف رهبری و یا قدرت برتر دشمن از پای در آمد آنوقت آن انقلاب انقلاب نیست. برای آنها انقلاب مشروطیت ایران انقلاب نیست. زیرا نه فئودالی را از بین برد و نه سلطنت را سرنگون کرد. حتی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و انقلابات فوریه روسیه و یا اکتبر روسیه و چین نیز برای آنها انقلاب نبود و نیست زیرا آن انقلابات نیز سرانجام با شکست روبرو شد. برای آنها تنها یک انقلاب در دنیا وجود دارد و آنهم ”انقلاب جهانی سوسیالیستی غیر قابل بازگشت” در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... است. این عده از مبارزه هیچ چیز نفهمیده و نمی خواهند بفهمند و باین جهت در سرگیجه تاریخی خود دست و پا می زنند.

پاره ای سیاسیون فکر می کنند که اگر به واقعیت انقلاب شکوهمند بهمن صحنه بگذارند از رژیم جمهوری اسلامی دفاع کرده اند. این ها همان کسانی هستند که فکر می کنند اگر ما مخالف تجاوز امپریالیستها به ایران باشیم و یا محاصره اقتصادی و نظامی و سیاسی ایران را محکوم کنیم و... همدست رژیم جمهوری اسلامی محسوب می شویم. رژیم جمهوری اسلامی این عده ی بی اراده را مسخ کرده است. آنها تنها با ساز رژیم می رقصند بدون آنکه با مغز خود اندیشه کنند. در حقیقت ما با یک تفکر بشدت انحرافی در تحلیل جامعه ایران روبرو هستیم که در تمام عرصه های مبارزه اجتماعی خود را بروز می دهد و مانند خط سیاهی در موضعگیری این جریانها قابل رویت است. آنها در درجه اول عقیم بودن سیاسی خویش را به معرض نمایش می گذارند و نشان می دهند تا به چه حد ناتوانند که در مبارزه سیاسی نقش فعال و خردمندانه ای در پیش گیرند.

انقلاب بهمن چه می آموزد؟

انقلاب بهمن می آموزد که متوقف شدن و شکست انقلاب در نیمه راه با کسب رهبری بورژوازی پیوند داشته و تحت سامانه سرمایه داری برای ممالک از بندرسته ای نظیر ایران امکان تحقق حقوق دموکراتیک شهروندان بویژه کارگران

و زحمتکشان، آزادیهای سیاسی، آزادی اجتماعات و سندیکا و احزاب، پیشرفت و تامین دموکراسی و عدالت اجتماعی... تحت رهبری بورژوازی نا ممکن است. زیرا در شرایط حاکمیت امپریالیسم هر حرکت استقلال طلبانه و ترقی خواهانه ای به معنی مقابله با منافع آزماندانه امپریالیستهاست و از آنجا که بورژوازی به واسطه ضعف تاریخی خویش و بدلیل صدها پیوند مرئی و نامرئی که با امپریالیسم دارد قادر به مقابله با آن نیست، جبرا با کرنش در مقابل امپریالیسم به انقلاب خیانت می کند. بورژوازی به واسطه ضدیت ماهوی خود با توده های استثمارشونده، آنجا که توده ها با استفاده از فرصت آزادی برای بیان خواستههای سرکوب شده به میدان تظاهرات و نمایشات پای می گذارند، لوله های تفنگ را بسوی آنها نشانه گرفته و بیرحمانه آنها را در خون خود غرقه می سازد. انقلاب بهمن نیز چنین فرجامی داشته است. انقلاب بهمن پس از سه سال کشاکش میان توده های تشنه آزادی و سازندگی و عدالت اجتماعی و ارتجاع سیاه قرون وسطائی به نمایندگی دارودسته خمینی و رفسنجانی، خامنه ای... سرانجام با کودتای خونین ۳۰ خرداد ۶۰ و قتل عام سازمانهای سیاسی و توده مردم شکست خورد و آزادیهای سیاسی که دستاورد انقلاب خونین بهمن بود نابود گردید...، از آن پس بود که سرنگونی رژیم در دستور کار سازمانها و احزاب سیاسی قرار گرفت و این امر همچنان ادامه دارد. فضای انقلابی ایران پس از تیرباران وحشیانه هزاران نفر از فرزندان انقلاب و درهم شکستن تشکلات انقلابی بکلی تیره و تار گردید. یاس و سرخوردگی و عدم اعتماد و بدبینی که ناشی از شکست انقلاب است بر جامعه حاکم گردید. ما این سرخوردگی عظیم، این سقوط اخلاقی و حشمتناک در جامعه را امروز شاهدیم. امروز نه از آزادی در ایران خبری است و نه از عدالت اجتماعی و حقوق مدنی مردم. سرکوب دگراندیشان، کارگران، زنان، دانشجویان و همه اقشار تحت ستم ایران بشدت ادامه دارد. دزدی و چاپلوسی و پارتی بازی، فقر اقتصادی و شکاف طبقاتی، گرانی، دزدی و ارتشاء، رشوه، گسترش فحشاء و مافیای اقتصادی در قدرت که تمام تاروپود جامعه را درنور دیده است، جان مردم را به لب رسانده و اکنون بعد از سی و چهار سال انقلاب در ایران جامعه در بن بست عظیمی گرفتار آمده و جمهوری سرمایه داری اسلامی راهی جز سرکوب مردم و کنار آمدن با امپریالیسم برای حل این بحران و بقای خود نمی بیند. استقلال سیاسی ایران که حاصل انقلاب بهمن ۵۷ است بواسطه بی پشتوانگی مادی و مردمی دیر یا زود برباد می رود و روحانیت نیز در خیانت ملی نیز ید طولانی دارد. دفاع رژیم جمهوری اسلامی از حکومت استعماری عراق و افغانستان و همکاری با امپریالیسم امریکا در اشغال این دو کشور و در سرکوب جنبش ضد استعماری و همبطنور حمایت از براندازی رژیم لیبی، همه بر ضد منافع ملی مردم ایران و منطقه است. پیروی از سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و گام گذاردن در خصوصی سازیهای کارخانجات و شرکت ملی نفت و پتروشیمی بر اساس بند ۴۴ که از یک سیاست نئولیبرالی اقتصادی نشئت می گیرد... پیوستن به سازمان تجارت جهانی تا بتوانند بار بحرانشان را بدون نظارت به ایران منتقل کنند، همه در جهت تضعیف استقلال و در جهت وابسته شدن ایران است... از این رو برای دست یافتن و تحقق مطالبات دموکراتیک انقلاب بهمن، برای آزادی و حقوق اولیه و بنیانی کارگران و زحمتکشان و توده های تحت ستم، برای دفاع از ادامه و تضمین استقلال سیاسی ایران، انقلاب دیگری باید سامان گیرد. انقلابی که رسالت پاسخ به این وظایف انجام نشده را داراست یک انقلاب قهرآمیز سوسیالیستی به رهبری حزب واحد طبقه کارگراست و تنها چنین انقلابی راه نجات مردم ایران است.

برگرفته از توفان الکترونیک شماره ۷۹ نشریه الکترونیک حزب کار ایران بهمن ماه [دلو] ۱۳۹۱

www.toufan.org

toufan@toufan.org